

## رابطه درون و برون

از شگفتی‌های روح انسان، تأثیرگذاری تأثیرپذیری درون و برون بر یکدیگر و از یکدیگر است...



از شگفتی‌های روح انسان، تأثیرگذاری تأثیرپذیری درون و برون بر یکدیگر و از یکدیگر است. کاربرد این مسأله نیز، بسیار دامنه‌دار است. از عبادات و مسایل تربیتی و سیاسی گرفته، تا شخصیت فردی و اجتماعی و مسایل تهاجم فرهنگی و استقلال و هویت

و خلوص و نظم و ... را در بر می‌گیرد.

ناچار، باید با مثالهایی مسأله را روشن ساخت.

شما وقتی می‌ترسید، رنگ از چهره‌تان می‌پرد.

وقتی خجالت می‌کشید، عرق شرم بر چهره‌تان می‌نشیند و رنگتان سرخ می‌شود.

وقتی تردید دارید، گفتارناتان هم سست است و از صلابت لازم برخوردار نیست.

وقتی یقین دارید، محکم و قاطع حرف می‌زنید.

وقتی برای کسی در دل خویش، احساس محبت و مهابت و احترام دارید، آن را در رفتارناتان هم بروز می‌دهید.

وقتی غمگین و ناراحتید، اشتهاها شما هم کور می‌شود و قیافه‌تان هم گرفته است و حوصله حرف زدن با کسی را هم ندارید و افراد غصه‌دار، لاغر و ضعیف می‌شوند.

وقتی هم دلتان از حادثه‌ای و صحنه‌ای می‌سوزد، اشک از دیدگانتان جاری می‌گردد.

به قول آن شاعر:

تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده‌ها

آتش می‌باید که خوناب کباب آید برون

اینها و دهها مثال دیگر، نشان می‌دهد که پدیده‌ها و حالاتی همچون: ترس، غم، شک، یقین، شرم، عشق، رقت قلب، شجاعت و ... که همه درونی‌اند، در چهره و گفتار و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند. رفتار یک مؤمن و منافق یکسان نیست و کار یک انسان عقیده‌مند و بی‌عقیده، متفاوت است.

همین جا این نتیجه را می‌توان گرفت که برای تغییر در ظاهر و دگرگون‌سازی رفتار بیرونی، باید به تغییر باطنی پرداخت. چرا که «حالات ظاهر»، انعکاس «ویژگیهای درونی» است.

تأثیر دیگر، تأثیر ظاهر در باطن است.

به این چند مثال هم دقت کنید:

وقتی لباس نو و تمیز می‌پوشید، احساس دیگری به شما دست می‌دهد.

وقتی حمام می‌روید و خود را شستشو می‌دهید، روحتان هم احساس شادابی می‌کند.

وقتی سوار بر مرکبی راهوار یا ماشینی مدل بالا می‌شوید، نوعی احساس خودبتربینی در شما پدید می‌آید.

وقتی در یک خانه مجلل و کاخ‌گونه زندگی کنید، روحیات شما هم کم‌کم شاه‌گونه و طاغوتی می‌شود.

حالت شما، آنگاه که لباس راحتی خانه را پوشیده‌اید، یا لباس رسمی و بیرونی را در بر کرده‌اید، یکسان نیست.

یک فرد نظامی، اگر با دمپایی و لباس شخصی و بی‌کلاه و سلاح باشد، حالتی دارد، و اگر لباس نظامی و پوتین بپوشد و فانسخته ببندد و مسلح باشد، حالتی دیگر.

معطر و آراسته بودن، روح را هم تلطیف می‌کند و چرکی و آلودگی و لباس کهنه و پاره پوشیدن و متعفن بودن و شلختگی ظاهری، در روح و روان هم اثر منفی می‌گذارد و نشاط را می‌زداید.

باز، در اینجا هم این نتیجه را بگیریم که چون ظاهر در باطن مؤثر است، گاهی می‌توان از راه ایجاد تغییرات بیرونی به تحولات درونی دست یافت، همان‌گونه که مثلاً بعضی با تغییر دکور و آرایش وسایل منزل، دنبال تنوع و شادابی در زندگی و مقابله به افسردگی و دلمردگی می‌روند. یا به وسیله ورزش، که نوعی حرکت جسمی است، می‌کوشند در خودشان طراوت روانی پدید آورند.

بگذریم ... حالا فکر می‌کنید کدام یک اصلی‌تر و مهم‌تر است؟ ظاهر یا باطن؟ و به اصلاح و تجهیز و تحول کدام یک باید پرداخت، درون یا برون؟

گفتیم که دامنه سخن بسیار متنوع و گسترده است. فعلاً به یکی از آنها می‌پردازیم، تا معیار و نمونه‌ای باشد برای تحلیل و مطالعه این «تأثیر متقابل» در عرصه‌های دیگر زندگی.

از «نماز» مثال بزنیم. چرا رو به «قبله» می‌ایستیم؟ جهت‌گیری ظاهری و ایستادن به سوی یک مکان جغرافیایی، دل و جان را هم به همان سمت می‌کشد و باطن هم توحیدی و ابراهیمی می‌شود. و توجه به کعبه، از همه چیز سلب جهت می‌کند و دل و بدن و فکر را متوجه یک جهت می‌سازد. امام صادق(ع) فرمود: هر گاه رو به قبله ایستادی، از دنیا و مردم و هر چه در دنیاست و هر حالتی که در مردم است، دل یکن و مأیوس باش و دلت را از هر چه که تو را از خدا غافل می‌سازد، خالی کن... (1)

چرا به «جماعت» می‌خوانیم؟ چون تشکل و همبستگی و هماهنگی ظاهری صفوف و حرکتها و قیام و قعودها، تمرینی برای وحدت قلبی و انسجام درونی و پیوند باطنی امت نمازگزار نیز به شمار می‌رود.

چرا مأموریم که بهترین، تمیزترین، خوشبوترین و کامل‌ترین لباس و پوشش را در نماز به تن کنیم؟ چون این گونه نماز خواندن، برای نمازگزاران «حضور قلب» می‌آورد و رعایت «ادب ظاهری» به تحقق «آداب باطنی» در نماز، کمک می‌کند. نماز در مسجد با نماز در خانه یکسان نیست.

در نماز، هم خشوع لازم است، هم خضوع. «خضوع»، بیشتر ناظر به حالات ظاهری انسان است و «خشوع» به بُعد درونی مربوط می‌شود.

اگر گفته‌اند در نماز، طمأنینه داشته باشید، باوقار باشید، با لباس و اعضا و دماغ و گوش خود ور نروید، به محل سجود نگاه کنید، در محل تردد و رفت و آمد و سر و صدا نماز نخوانید، جلوی پنجره به نماز نایستید، عطر بزنید، شانه بزنید و آراسته باشید، در رکوع و سجود و قنوت و تشهد و ... فلان حالت را در جسم خویش داشته باشید، همه اینها بهره‌گیری از «عوامل بیرونی» برای پیدایش «حالت درونی» است. خضوع جسم، به پیدایش خشوع قلب، کمک می‌کند و البته عکس آن هم درست است و موثرتر و مهمتر. یعنی خشوع قلبی است که خضوع و ادب بدنی و ظاهری را ایجاد می‌کند.

اگر در حدیث است که رسوی خدا(ص) کسی را دید که با سرعت و شتاب‌زده و بی‌طمأنینه نماز می‌خواند، فرمود: «لَوْ خَشَعَتْ جَوَانِحُهُ لَخَضَعَتْ جَوَارِحُهُ»؛

اگر قلبش خاشع بود، اعضای بدنش هم خاضع می‌شد.

اشاره به همین حقیقت است. علی(ع) هم فرموده است:

«مَنْ خَشَعَ قَلْبَهُ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» (2)

آنان که در پی کسب «حضور قلب» در نمازند، باید دل را به یاد خدا بیاریند، معرفت و توجه باطنی را در عبادت، بیفزایند، به اینکه کجا و در برابر چه کسی ایستاده‌اند و چه می‌گویند، بیندیشند. اگر این حالت بود، ادب ظاهری نماز هم فراهم خواهد شد.

یکی از بزرگان مثالی می‌زد. می‌فرمود: آنچه ماشین را به حرکت در می‌آورد، کار کردن موتور است. اگر موتور روشن نشود و اتومبیل دچار خفگی و نقص فنی شده باشد، آن را هل می‌دهند تا روشن شود، یعنی انتقال حرکت از چرخهای ماشین به موتور، در حالی که اصل آن است که موتور حرکت کند و چرخها را به حرکت آورد.

«ذکر» و «عرفان» و «محبت»، عوامل باطنی‌اند که در ظاهر عبادتها هم تأثیر می‌گذارند. اگر این موتورهای داخلی خاموش باشد، مراعات مستحبات و ترک مکروهات و توجه داشتن به آداب و سنن در نماز و عبادتها دیگر، به مثابه هل دادن وجود است، تا موتور درونی روشن شود و «حالت ظاهری» به پیدایش «حضور قلب» در نماز و نیایش، کمک می‌کند.

از نماز بگذریم، این اشارات گذرا کافی است.

مسایل دیگر حیات فردی و اجتماعی ما نیز از این «تأثیر متقابل» بی‌بهره نیست.

به فرموده علی(ع): خشکی اشک چشم، نتیجه سنگدلی است، و سنگدلی محصول گنهکاری: «مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ» (3)

اینکه کسی از اشک چشم محروم می‌شود، حالتی ظاهری است، ولی ریشه‌اش قساوت قلب است که یک امر باطنی است و در ظاهر و حالات جسم اثر می‌گذارد. قساوت دل نیز، ثمره گناه و ازدیاد آن است.

عصیان و گناه، پرتگاه دل ماست

مسدود به روی عقل، راه دل ماست

خشکیدن اشک گرم از چشمه چشم

گویای سقوط پایگاه دل ماست (4)

مثال دیگر: اگر کسی روحیه اعتماد به نفس و احساس شخصیت و هویت داشته باشد، هرگز مقلد بیگانگان نمی‌شود و خود را به آنان شبیه نمی‌سازد. چون چیزی کم ندارد که در این «تشبه به غیر» بخواهد آن را به دست آورد.

از آن سو، کسی که در لباس و قیافه و نوع زندگی و فرهنگ اجتماعی و آداب و رسوم، از بیگانه پیروی کند و الگو بگیرد، این «شباهت ظاهری» به تدریج او را به «فرهنگ‌پذیری» می‌کشاند. کسی که در نوع پوشش یا نحوه زندگی، خود را همسان و هم‌رنگ دیگران می‌کند، از کجا که وقتی پای همسویی در فرهنگ بیگانه به میان آید، بتواند مقاومت کند و فرهنگ اصیل خود را از دست ندهد؟

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد(5)

پس، وقتی ظاهر در باطن مؤثر است و حتی تشبیه در لباس و چهره، انسان را به تشبیه در فکر و فرهنگ می‌کشد و موجب سلب شخصیت و هویت از انسان می‌گردد، می‌بینیم که چه عمیق است هشدارهای مکتب و بزرگان دین که گفته‌اند: «تشبیه به کفار حرام است!»

البته مسأله، ژرف‌تر و عمیق‌تر از این حرف‌هاست.

آنچه فرهنگ و تمدن را می‌سازد، شالوده‌های فکری و اعتقادی و فرهنگی یک ملت است. این لایه‌های زیرین، زیربنای مدنیت و فرهنگ اجتماعی هر قوم است. صادرات فرهنگی غرب، سرانجام به «مسخ فرهنگی» ملتها می‌انجامد.

الگوگیری از غرب، اگر بدون داشتن بنیانهای استوار درونی نباشد، انسانها و جامعه‌های اسلامی را «غربی» می‌سازد. این نیز نوعی از تأثیر برون در درون است. «غرب‌زدگی»، محصول غرب‌باوری و خودباختن در برابر جلوه‌های تمدن اروپاست و خود را شبیه آنان ساختن، روحیه آنان را هم در افراد ایجاد می‌کند. به فرموده حضرت امیر(ع):

قُلْ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْ شَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛ (6)

کم است اینکه کسی خود را شبیه گروهی سازد، مگر اینکه نزدیک است از آنان باشد. «همشکلی به همدلی می‌انجامد و در جلوه و سیما صالحان و نیکان زیستن، به صلاح و نیکی می‌کشاند.

از تأثیر متقابل ظاهر و باطن، می‌توان حتی استقلال فرهنگی و غنابخشی به شخصیت فکری و روحی را هم به دست آورد و در مسایل تربیتی از این اهرم اثرگذار، بهره گرفت.

سخن آخر در این «رابطه»، اینکه:

شاید لباس را زود به زود بشود عوض کرد، یا خانه را فروخت، ولی «فرهنگ و اخلاق»، هویت ماست. نباید به این زودی و سادگی شخصیت و هویت خود را بفروشیم.

نخستین خاکریزی که مهاجمان فرهنگی فتح می‌کنند، «اعتماد به نفس» و «اعتقاد به خدا» است. عقب‌نشینی از سنگر خداترسی و معاداندیشی، همه پایگاههای ارزشی را به دشمن تسلیم می‌کند. زمینه «تهاجم بیگانه»، «هجوم‌پذیری خودی» است. برای مقاومت در برابر سیل تهاجم فرهنگی، باید «سد ایمان» زد و از مرز عقیده و اخلاق نگهبانی کرد.

خودباختگان در برابر فرهنگ بیگانه، به راحتی «خدا» را هم می‌بازند.

مواظب باشیم برگه «هویت» خود را گم نکنیم.

پی نوشتها:

1 - محجة البیضاء، ج1، ص382.

2 - غرر الحکم.

3 - بحارالانوار، ج70، ص354.

4 - از نویسنده.

5 - حافظ.

6 - نهج البلاغه، حکمت 207.

پیام زن - < مرداد 1381، شماره 125

پدیدآورنده: جواد محدّثی،